# به عمل کار برآید نه به مدرک!

*سهراب عبداللهی

بطور کلی در یک جامعه سالم، توسعه و ترقی، رشد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمانی صورت می‌پذیرد که افراد جامعه در سطوح مختلف مملکتی دارای اختلاف پتانسیل باشند. کل حرکت جهان و حیات کاینات و طبیعت به همین اختلاف پتانسیل مابین اجزای تشکیل‌دهنده آنها بستگی دارد. همانطوری که اختلاف پتانسیل الکتریکی باعث جریان برق و اختلاف پتانسیل سطح باعث جریان آب می‌گردد به همین ترتیب اختلاف پتانسیل در جایگاه‌های اجتماعی نیز باعث تحرک، توسعه و رشد جامعه می‌شود. بنابراین در یک کشور، جایگاه‌های مختلف عامل توسعه و پیشرفت، بایستی توسط افرادی که دارای پتانسیل مربوطه هستند اشغال شوند.

برخی به اشتباه بین حقوق اجتماعی و جایگاه اجتماعی تفاوتی قائل نمی‌شوند و به غلط تصور می‌کنند که همه بایستی از نظر جایگاه یکسان باشند. حال آنکه حقیقت امر این است که تمام انسان‌ها در برابر قانون و حقوق اجتماعی یکسان هستند ولی ازنظر جایگاه اجتماعی کاملاً متفاوت می‌باشند. درک صحیح جایگاه‌های اجتماعی در یک کشور و تقبل مسئولیت‌ها برحسب جایگاه‌های درست است که پراکندگی صحیح پتانسیل افراد در جامعه صورت می‌گیرد. در حقیقت این شایستگی افراد در دانش، خرد، هنر، حرفه، تبحر و درایت است که یک کشور را از هر نظر خوشبخت و پیشرفته می‌نماید. آموزش صحیح و ارزیابی شدید آموزشی در هر کشور است که این اختلاف پتانسیل مورد نیاز را ایجاد می‌نماید تا سرمایه‌های اصلی و واقعی توسعه کشور تأمین شود.

با کمال تأسف، ارزشیابی در مراکز آموزشی ایران چه در دبستان‌ها، دبیرستان‌ها و چه در دانشگاه‌ها به شدت پایین آمده است و صدور مدارک کارخانه‌ای لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا در آینده‌ای بسیار نزدیک کشور را به رکود از هر نظر می‌رساند و دیگر اختلاف پتانسیلی در افراد جامعه که برای توسعه کشور حتمی و ضروری است باقی نمی‌ماند.

برای درک بهتر، تصور کنید که تمام جمعیت کشور دارای مدرک دکترا شوند. بدترین و وحشتناک‌ترین حالت زمانی است که همه مردم ایران دکتر شوند، زیرا اختلاف پتانسیل لازم جهت توسعه کشور از بین می‌رود.

یک جامعه مترقی نیاز به سه طبقه فعال دارد:

۱- طبقه تئوریک و علمی که نیروی نرم‌افزاری و مدیریتی را به عهده دارد.

۲- طبقه تکنسین و فنی و حرفه‌ای که تکنیک و فن کار را پیاده می‌کند.

۳- طبقه کارگر که نیروی فیزیکی و حرکتی را دربر می‌گیرد.

هر یک از این طبقات دارای اختلاف پتانسیل مربوط به خود هستند که اگر یکی وجود نداشته باشد، کار به درستی به پایان نمی‌رسد. در کشورهای مترقی برای اینکه توازنی بین این سه طبقه بوجود بیاورند، از برنامه‌ریزی‌های درازمدت استراتژیک استفاده نموده و با کنترل هر گروه، مقدار آن را چه ازنظر کمی و چه از نظر کیفیتی در سطح معقولی نگه می‌دارند.

مثلاً پیش‌بینی می‌کنند که در ۱۰ سال آینده نیاز به ۵۰۰۰ دکترای شیمی دارند سپس سطح ارزشیابی و کنترل آموزشی را طوری تنظیم می‌کنند که ۵۰۰۰ شیمیدان خوب و نابغه بتوانند دکترای خود را به اتمام برسانند و بقیه به طور اتوماتیک بنا به استعداد خود طبقه‌های دیگر کاری را به وجود می‌آورند که البته آنها نیز نیاز به کنترل و ارزشیابی آموزشی دارند.

در ایران درست عکس این حالت به‌وجود آمده است. ما نیروی کاری، فنی حرفه‌ای و تکنسینی خود را به مرور از دست می‌دهیم و جمعیت با مدارک کاذب لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا افزایش می‌یابد.

در چند سال گذشته توسعه شهری و ساخت و ساز ما بیشتر مدیون برادران افغانی است و در واقع ما نیروی کاری به آن صورت نداریم و این فقدان زمانی خود را نشان می‌دهد که این برادران افغانی از ایران بروند. البته کشورهای پیشرفته مانند آمریکا، آلمان و انگلیس نیز از مهاجرین برای نیروی کار استفاده می‌کنند.

حال سؤال این است که چرا آن‌قدر ارزشیابی آموزشی در ایران پایین آمده است؟ علت آن چیست؟ علت اصلی این روند نامعقول، سودجویی و مخلوط شدن آموزش با رانت‌خواری و سودجویی است.

سقراط بزرگ می‌گوید هرکجا که آموزش با سودجویی در هم آمیزد، آموزش است که لطمه می‌بیند. در ابتدا، رشد قارچ‌گونه دانشگاه‌های غیراستاندارد آزاد و پیام‌نور و دیگر مراکز آموزشی خصوصی و یا دولتی در هر شهرک و ده‌کوره‌ای با درآمدهای آنچنانی، چنان سودجویان را به طمع انداخت که هیچ‌گاه نتوانستند عاقبت کار را پیش‌بینی نمایند.

هم‌اکنون، روند کاهشی جمعیت، و سرخوردگی جوانان برای ادامه تحصیل، مواد اولیه این کارخانه‌های آموزشی را کاهش داده، به‌طوری که تعداد زیادی از دانشگاه‌هایی که در شهرستان‌های کوچک وجود دارند خالی از دانشجو شده است. حال که می‌خواهند برخی از دانشگاه‌های شهرستان‌های کوچک و بدون دانشجو را تعطیل نمایند با مخالفت‌های مسئولین شهر و یا نمایندگان روبه‌رو می‌شوند که در نهایت ممکن است این دانشگاه‌ها به وسیله فرمانداری محل‌های مربوطه تصرف شود.

بنابراین، فقدان دانشجو باعث گردیده که دانشگاه آزاد برای رقابت با دانشگاه پیام نور و دانشگاه پیام نور بر علیه دانشگاه آزاد سعی به پذیرش هر چه بیشتر دانشجو نمایند حال به هر قیمتی که شده و در این امر مهم تنها چیزی که اهمیت ندارد ارزشیابی آموزشی و سواد واقعی پذیرفته‌شدگان دانشگاهی می‌باشد.

چند سالی است که دانشگاه آزاد این منوال را به سمت تحصیلات تکمیلی سوق داده است و با پذیرش قارچ‌گونه برای لیسانس و دکترا ارزش آموزشی و اختلاف پتانسیل علمی را چنان به خرابی و قهقرا کشیده است که خدا می‌داند در آینده کشورمان با چه مصیبتی روبه‌رو خواهد بود.

مسخ ارزشیابی آموزشی چنان است که لیسانس الهیات را برای فوق‌لیسانس شیمی انتخاب نموده یا اینکه دانشجوی ارشد تهدید می‌کند که اگر در درسی نمره۱۹ نیاورد ترک تحصیل می‌کند که متأسفانه همین تهدید اثرگذار نیز می‌باشد. اساتید دانشگاه‌ها یا بایستی امتحانات را در سطح بسیار پایین برگزار کنند و یا به هر نحوی شده است نمره را بدهند تا مدرکی به مدارک کاذب اضافه گردد.

مشکل عمده دیگر، دبستان‌ها و دبیرستان‌ها هستند. طبق اصل سوم و سی‌ام قانون اساسی کشور، دولت موظف است که هزینه تحصیلات دوره ابتدایی و دبیرستان را پرداخت نماید. اصل سوم، بند سوم قانون اساسی می‌گوید: «آموزش‌وپرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی» و همچنین اصل سی‌ام قانون اساسی می‌گوید: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور بطور رایگان گسترش دهد.» اما متأسفانه، وجود مدارس غیرانتفاعی متعدد و درخواست شهریه‌های بالای ۴ تا ۵ میلیون تومانی و همچنین مدارس دولتی نیز از قافله عقب نمانده و شهریه‌های ۵۰۰ تا ۱/۵میلیون تومانی از دانش‌آموزان دریافت می‌نمایند.

برگزاری کلاس‌های به اصطلاح تقویتی، خصوصی به بهانه‌های مختلف و فروش کتاب‌های مختلف غیرضروری تقویتی و تست‌های کنکور و زبان که همه در شبکه مافیایی سودجویان و به وسیله نخبگان به اصطلاح اقتصادی مدیریت می‌شوند، باعث شده است که دانش‌آموزان به‌طور گسترده‌ای وابسته شده و نتوانند با اراده و برروی پاهای خودشان کسب تحصیل کنند.

همین امر باعث شده است که دانش‌آموزان نتوانند بطور خودساخته و متکی به خود تحصیل کنند و حتماً بایستی یا معلم خصوصی داشته باشند و یا کتاب‌های تستی باشد و یا عواملی به آنها بگویند که چه بکنند.

در واقع خودخوانی و وابسته به خود بودن در امر آموزش به مرور از بین می‌رود. مسئولین مدارس نیز در مقابل این همه مبالغی که از دانش‌آموزان دریافت می‌کنند، در بیشتر مواقع خود را موظف می‌دانند که نمره بالایی به دانش‌آموز بدهند و به همین دلیل نمرات ۱۸ و ۱۹ و ۱۹/۷۵ در مدارس بسیار زیاد هستند. ثمرات این آشفتگی تولید دانش‌آموزان وابسته و ضعیف ازنظر علمی است و این دانش‌آموزان بی‌سوادی، وابستگی و ناتوانی خود را به دانشگاه‌ها می‌برند و به اصطلاح دانشجو می‌شوند و به علت وابسته بودن و عدم توانایی خودخوانی و خود ادراکی نمی‌توانند جویندگان خوبی برای دانش باشند همان‌طوری که در تعریف دانشجو مستتر است.

از مدرسین مدارس وقتی سؤال می‌شود که چگونه این نمره‌ها آن‌قدر بالا است، جواب می‌دهند که اگر درس‌ها را سخت بگیریم و یا سطح نمرات پایین باشند مسئولین و یا مدیران به ما اعتراض می‌کنند و ترفیع و یا ارتقاء ما را نمی‌دهند و ما نسبت به مدرسانی که قبولی بیشتر و نمره دانش‌آموزشان بالاتر است که هم تشویق می‌شوند و هم ترفیع می‌گیرند، عقب می‌مانیم.

در نظام آموزشی قدیم بالاترین معدل از ۱۶ یا ۱۷ تجاوز نمی‌کرد و به ندرت نمراتی چون ۱۹ یا ۱۹/۵ داشتیم و در یک کلاس ۴۰ نفری نزدیک به ۱۰ نفر برای یک سال می‌افتادند و بایستی آن کلاس را تکرار نمایند و یا تعداد زیادی در دروس مختلف تجدید می‌شدند که بایستی دوباره امتحان می‌دادند. ولی امروزه به برکت پول و سودجویی به ندرت دانش‌آموزی رفوزه می‌شود و یا تجدیدی می‌آورد.

در هر کشور پیشرفته، اولین و اولویت‌دارترین سرمایه‌گذاری هزینه آموزش‌وپرورش است. حتی در کشورهای درحال توسعه و عقب‌افتاده این مهم مدنظر قرار می‌گیرد. اگر دولت ما، طبق قانون اساسی آموزش‌وپرورش را رایگان می‌کرد و با ارزشیابی‌های شدید کیفیت آموزشی را بالا می‌برد و مدارس غیرانتفاعی را می‌بست. هم سودجویان آموزشی محیط فعالیت نداشتند و هم تمام این ناهنجاری‌های موجود صنعتی و اقتصادی از بین می‌رفت. البته این اقدام می‌بایستی در دانشگاه‌ها نیز انجام شود و دانشگاه‌های بی‌مورد از نظر مکانی، تجهیزات و استاندارد بودن را تعطیل و در عوض دانشگاه‌های خوب را بیشتر توسعه بدهد.

نتیجه اینکه، افزایش نامعقول مدارک لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا باعث می‌شود که اختلاف پتانسیل در جایگاه‌های اجتماعی از بین برود و در نتیجه طبقات کارگری و یا تکنسین‌های فنی حرفه‌ای کشور پایین آید و توده عظیم تحصیل کرده‌ها نه دانشی دارند که بتوانند مشکل فعلی مملکت را حل کنند و نه دیگر ازنظر بدنی و مهارت قادر به کار فیزیکی هستند و در نتیجه بصورت توده‌ای عظیم و بیکار در فضای کشور سرگردان می‌مانند که این خود باعث فساد و اعتیاد می‌شود و هم نارضایتی‌های سیاسی را درپی خواهد داشت.

نقش آموزش‌وپرورش و دانشگاه‌ها اگر به درستی مدیریت شده و ارزشیابی‌های واقعی وجود داشته باشد در رشد اقتصاد و توسعه کشور از هر نظر بسیار مهم است. کشورها را براساس سه معیار مهم در رابطه با توسعه باهم مقایسه می‌کنند: یکی درآمد ناخالص ملی یا همان GNP است و دیگری درآمد سرانه ملی و سومی رقابت در بازارهای جهانی است که شوربختانه کشور ما با این همه منابع ملی به دلیل ضایعات موجود در آموزش کشور، طبق آمار ۲۰۱۳ صندوق پولی بین‌المللی، در درآمد ناخالص ملی سی‌ودومین کشور هستیم که البته اگر درآمد نفت را خارج سازیم از این درجه بسیار پایین‌تر خواهیم بود و در درآمد سرانه هفتادوهشتمین کشور هستیم و متأسفانه در بازارهای جهانی رقابت‌پذیری ما آن‌قدر پایین است که در رده‌بندی بین‌المللی آورده نشده است.

درحال حاضر کشور ما از امنیت بسیار خوبی برخوردار است. برخلاف اینکه اکثر کشورهای اطراف ما در بحران قرار دارند کشور ما در میان بی‌امنی شدید کشورهای اطراف، دارای امنیت بسیار بالایی است و صد افسوس که نمی‌توانیم از این امنیت استفاده نموده و با برنامه‌های خوب آموزشی و ارزشیابی‌های قدرتمند کشورمان را به خوشبختی برسانیم و شاید در آینده دیگر دیر شده باشد اگر ما هم‌اکنون که کشور از امنیت خوبی برخوردار است درمورد آموزش و ارزشیابی خردمندانه کاری نکنیم و نتوانیم آموزش را از اسارت هیولای سودجویی و تجارت بیرون آوریم ممکن است که دیگر هرگز نتوانیم براین مشکل فایق آییم. ما دانشگاهیان از این وضعیت موجود شرمنده هستیم که چرا نمی‌توانیم از دانش و علم‌مان در توسعه کشور خویش استفاده نماییم.

*** عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور استان فارس**

*** با کمال تأسف، ارزشیابی در مراکز آموزشی ایران چه در دبستان‌ها، دبیرستان‌ها و چه در دانشگاه‌ها به شدت پایین آمده است و صدور مدارک کارخانه‌ای لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا در آینده‌ای بسیار نزدیک کشور را به رکود از هر نظر می‌رساند**

## دانشگاه در جبهه- ۹۴

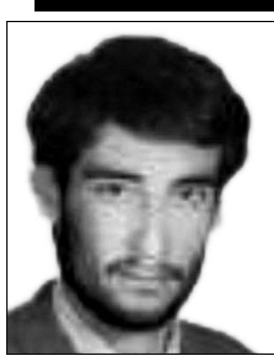

### دانشجوی شهید حسین برزگر حیدری

**شهیدحسین برزگر حیدری، روز پنجم آبان ماه سال ۱۳۴۳در روستای فیض آباد از توابع شهرستان بوئین زهرا و در خانواده‌ای کشاورز دیده به جهان گشود.**

وی دوران ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش و دوره متوسطه را در دبیرستان دهخدای بوئین زهرا و در سال ۱۳۶۵ با موفقیت گذراند.

شهید برزگر بعد از اتمام تحصیلاتش در مقطع متوسطه، در آزمون سراسری دانشگاه‌ها شرکت کرده و در رشته علوم تربیتی قبول شد.

وی همزمان با تحصیل علم در دانشگاه، حضور در جبهه‌های نبرد و پاسداری از ارزش های نظام مقدس جمهوری اسلامی را حائز اهمیت دانسته و با ثبت نام در بسیج مستضعفین، از زنجان عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد.

ایشان پس از ماه‌ها حضور در جبهه های نور علیه ظلمت، سرانجام در عملیات والفجر ۱۰ و در روز ۲۵ اسفندماه همان سال، بر اثر اصابت ترکش به سرش، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

در گوشه‌هایی از وصیت نامه شهید دانشجو «حسین برزگر حیدری» آمده است:

خداوند عالم را سپاس که مرا در عصری قرار داد که در آن عصر باب جهاد بر روی ما گشوده است و بالواقع عصر شهادت می‌باشد. و شهادت می‌دهم به یگانگی خداوند منان، شهادت می‌دهم به رسول و پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، شهادت می‌دهم به علی (ع) و ولی و دوست خداوند رحمان و رحیم.

خداوندا! در مدت زندگیم نتوانستم به پدر و مادرم خدمتی بکنم و تو خود می‌دانی که در بزرگ کردن بنده چه رنج هایی که تحمل نکرده‌اند؛ پس خدایا! قلب پدر و مادرم را از بنده خشنود و راضی بگردان و بنده را اگر لیاقت داشتم وسیله شفاعت پدر و مادرم قرار بده.

و پیامی دارم برای دانشجویان مراکز تربیت معلم و کلیه همکاران: برادران شغل شما به فرموده حضرت امام (ره) شغل انبیا است؛ لذا مسئولیت شما نیز بسیار سنگین می‌باشد. سعی کنید به عزیزان (دانش آموزان) این آیندگان انقلاب، با رفتار و عمل خودتان درست تربیت کنید و این میسر نیست مگر آنکه قبلاً خودتان را تزکیه نمایید به فکر این نباشید که حقوقتان کم است؛ اینها مادیات هستند و زودگذر و پوچ. پس کاری انجام دهید که ثمره آن تا ابد باقی بماند و برای رضای خداوند متعال و خشنودی آقا امام زمان(عج) کار نمایید تا پرچم توحید در تمام جهان بر افراشته شود.

و پیامی دارم به افراد محتکر و گران فروش؛ از خداوند قادر جبار بترسید و این را بدانید که اگر تمام مال جهان را جمع کنید برای شما ثمره‌ای ندارد؛ همچنان که برای گذشتگان ثمر و نتیجه نداد.

و پیامی دارم به افراد منافق که هنوز دیر نشده و راه توبه و بازگشت باز است. پس به خدا و اسلام برگردید تا دیر نشده و خداوند انتقام نگرفته است.

و پیامی به ادارات که دست از کاغذ بازی برداشته و به پارتی بازی خاتمه دهند.

در خاتمه از تمام دوستان می‌خواهم که هرگونه بدی و درشتی و ناراحتی از بنده دیده‌اند به خاطر خداوند متعال ببخشند که بخشندگی از صفات بزرگان است.

در باب پالایش علوم انسانی از اساتید غربزده

# پیادگان نظام براندازی نرم!

**بدون شک یکی از رقت انگیزترین و دهشتناک‌ترین رخدادهای سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که لطمات و خسارات عدیده‌ای متوجه امنیت ملی کشور نمود و بسترها و زمینه‌های لازم جهت فتنه گری و غوغا سالاری عناصر معاند و منافق را هموار نمود، حوادث تلخ و پلشت سال ۱۳۸۸و اتفاقات متعاقب آن بود که خاطر تمامی دوستداران انقلاب را مکدر و رنجور نمود.**

در جریان این فتنه عظیم که مستظهر به حمایت‌های پیدا و پنهان صهیونیست‌ها و دول غربی بود، گروهک‌های ریز و درشت ضدانقلاب در هم پیمانی و همراهی آشکار با سران فتنه درصدد برآمدند تا به واسطه تحریک و تهییج احساسات جوانان پاک این مرز و بوم و به تبع آن با اردوکشی خیابانی و برپایی کارناوال‌های ایذایی و تخریبی، کودتایی را علیه جمهوریت نظام سازمان دهند و شرایط کشور را به‌گونه‌ای نزد افکار عمومی جلوه دهند که تو گویی کشور در آستانه سقوط و نیستی قرار گرفته است و تنها از طریق ابطال نتایج انتخابات است که می‌توان آسایش و آرامش روانی را به جامعه بازگرداند.

در آن برهه تاریخی، فتنه گران تمامی تلاش خویش را به کار بستند تا به واسطه بولتن‌سازی‌ها و لجن پراکنی‌های رسانه‌ای در داخل و خارج کشور، فضای سیاسی کشور را به سمت آنارشی و بی‌قانونی سوق دهند و درست از این روی بود که سران فتنه در راستای جامه عمل پوشاندن به این نیت شیطانی و پلید خویش، به صورتی سیستماتیک بیانیه‌های مغشوش و مخدوشی را پیرامون نتایج انتخابات منتشر می‌کردند و به صورتی کاملاً مهندسی شده مردم را به آشوبگری و غوغاسالاری دعوت می‌کردند.

در این میان، کسر قابل توجهی از نظریه پردازان جریان استحاله طلب نیز وارد گود مبارزه و مواجهه با مبانی جمهوری اسلامی شدند و با نوشتن مقالاتی چند و همچنین انجام مصاحبه‌های متعدد علیه وفاداران و معتقدان به آرمان‌های انقلاب اسلامی، مراتب سرسپردگی و وابستگی خویش به قدرت‌های استکباری را تأیید و تصدیق نمودند.

شایان ذکر است که گرچه در گرماگرم فتنه ۸۸ و پیامدهای مترتب بر آن، نظریه پردازان جریان فتنه از هیچ تلاشی جهت برافروختن آتش فتنه و نفاق در کشور دریغ نکردند ولی واقع امر این است که زمانی می‌توان به عمق و کنه خیانت‌ها و تبهکاری‌های جریان بیمار روشنفکری در ضربه زدن به کیان نظام اسلامی پی برد که تصویری جامع و روشن از فعالیت‌های فکری این جریان منحوس فکری عرضه نمود.

بدیهی است تا زمانی که تبارشناسی ژرف نگرانه و موشکافانه‌ای از ریشه‌ها و عقبه‌های جریان فتنه صورت نگیرد، امکان ارزیابی و تحلیل جامع از پایه‌ها و ستون‌های فکری جریان سکولار میسور و مقدور نخواهد بود.

بر هیچ صاحب نظر و ناظر آگاه به مسائل سیاسی ایران زمین پوشیده نیست که تازمانی که بسترها و زمینه‌های فکری و عقیدتی لازم جهت استحاله و فروپاشی ایدئولوژیک یک نظام سیاسی فراهم نشود، امکان براندازی سخت و فیزیکال آن نظام امری به غایت دشوار خواهد بود و درست از این روی بود که جریان استحاله طلب داخل کشور، درست بعد از رحلت امام راحل، آرام آرام استراتژی فتح سنگر به سنگر را در ساخت سیاسی نظام به مرحله اجرا گذاشت و در اولین قدم خویش، عرصه فرهنگی و دانشگاهی کشور را آماج اهداف و نیات براندازانه خویش قرار داد و یکی از مهمترین گلوگاه‌های فعالیت ناتوی فرهنگی، بازار نشر و کتاب بود.

در دوره سازندگی، سید محمد خاتمی که چند صباحی سکاندار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود با خاصه خرجی و گشاده دستی هر چه تمام‌تر راه را برای انتشار آثار نویسندگان ضدانقلابی و ترویج عقاید انحرافی و التقاطی نویسندگان معاند و فاسد هموار کرد و در سایه حمایت‌های مادی و معنوی مسئولین وقت وزارت ارشاد، بسیاری از سرسپردگان و وابستگان به گروهک‌های ضدانقلابی، فرصت حضور و عرض اندام در عرصه‌های فرهنگی و علمی کشور پیدا کردند و در این اثنا، دانشگاه‌های کشور نیز از امواج بنیان فکن آراء و اندیشه‌های سکولاریستی روشنفکران و اساتید سکولار بی‌نصیب نماندند و مراکز آموزش عالی کشور که می‌بایستی محل و محملی برای تربیت دانشجویان و اساتید ولایتمدار باشند، آرام آرام به کانونی جهت رشد قارچ‌گونه اساتید و دانشجویان سکولار بدل گشتند.

روند حمایت از اساتید و روشنفکران سکولار و به تبع آن اسکات و اسقاط اساتید و متفکران ارزشی در دوران اصلاحات سرعت و شتابی فزاینده به خود گرفت و بسیاری از ارزش‌ها و آرمان‌های اصیل انقلاب اسلامی تحت لوای شعار پرطمطراق آزادی بیان، به سخیف‌ترین و شنیع‌ترین وجه ممکن از جانب ایادی استکبار جهانی مورد ریشخند و تمسخر قرار گرفت.

در دوران اصلاحات بود که عطاء الله مهاجرانی به سان وزیری غربگرا، بیشترین خدمات را در راستای تقویت و تشویق جریان منحط سکولار انجام داد و با بذل و بخشش‌های آنچنانی و حمایت‌های بی‌چون و چرا از فعالیت‌ها و تحرکات ناتوی فرهنگی، عملاً و محققاً مراتب سرسپردگی و حقارت خویش در برابر غربگراها را اعلام نمود؛ وی در ادامه خوش خدمتی‌ها و خوش رقصی‌های خویش به کارگزاران جریان ماسونی، به خدمت بی‌بی سی فارسی درآمد و با انجام مصاحبه‌های متعدد از نیت حقیقی خویش که همانا ولایت ستیزی بود پرده برداشت.

یکی از نویسندگان و اساتید سکولاری که آراء و اندیشه هایش به صورتی ویژه و خاص مدنظر کارگزاران ناتوی فرهنگی بود، حسین بشیریه بود.

بشیریه در شمار اساتید پرکار و نام آشنایی بود که با تقریر و تحریر کتاب‌ها و مقالات بسیاری، درصدد بود راهکارها و رهیافت‌های گذار جامعه ایرانی به سمت لیبرال دموکراسی غرب را معرفی کند و از این رهگذر شرایط لازم را برای استحاله نرم نظام اسلامی فراهم سازد. بشیریه در قاطبه نوشته‌های خویش بر این ترجیع بند بنیادین تأکید می‌نمود که تا زمانی که طبقه متوسط جدید به عنوان پیشقراول جنبش دموکراسی خواهی در ایران نضج نگیرد و فربه نشود، امکان تحقق لیبرال دموکراسی و گذار از جامعه توده‌ای به جامعه مدنی میسور و مقدور نخواهد بود.

بشیریه بر این باور بود که سیاست‌های اقتصادی حاکم بر دوران سازندگی شرایط را جهت تقویت و رشد طبقه متوسط جدید که حامل و عامل ارزش‌های مدرنیستی است هموار نموده است و دوران اصلاحات می‌تواند بزرگ‌ترین و طلایی‌ترین فرصت جامعه ایرانی جهت گذار به آرمانشهر غربی باشد. این استاد علوم سیاسی، به تأسی از ساموئل هانتینگتون که جمهوری اسلامی را بدتر از نظام هیتلری معرفی می‌کند، این سخن را به میان می‌آورد که تمامی کشورهایی که از یوغ دیکتاتوری رها گشته‌اند، واجد و حائز طبقه متوسط جدید قدرتمندی بوده اند؛ فلذا، روشنفکران و اساتید سکولار ایرانی نیز می‌باید در تمامی مقالات خویش بر ضرورت تقویت طبقه متوسط جدید همت گمارند؛

*** حرکت خزنده و فراگیر ناتوی فرهنگی صرفاً محدود و محصور به رواج و اشاعه نظرات کسانی چون بشیریه نمی‌شود و هم اکنون نیز مؤسسات آموزشی و پژوهشی تحت عناوینی چون «پرسش»، «پنجره حکمت» و «رخدادتازه» در کشور فعالیت می‌کنند که عموم اساتید فعال در این مؤسسات، سابقه طولانی در ضدیت با مبانی دینی نظام جمهوری اسلامی دارند!**

چراکه تنها راه ورود به جامعه جهانی و همگامی با نظم نوین جهانی، پا گرفتن و تکامل و تداوم کمی و کیفی طبقه متوسط جدید است.

بشیریه با رویکردی طبقاتی به تحولات جامعه ایرانی می‌نگریست و به عنوان مغز متفکر جریان استحاله طلب سعی می‌نمود با نوشتن سلسله کتاب‌هایی تحت عنوان «گذار به دموکراسی» استراتژی‌ها و راهکارهای لازم جهت عملیاتی نمودن لیبرال دموکراسی را هموار سازد.

بشیریه هم اکنون نیز به عنوان یکی از پژوهشگران فعال در عرصه مقابله و مواجهه با مبانی تئوریک انقلاب اسلامی، سرگرم سرویس دهی به مراکز جاسوسی و امنیتی کشورهای غربی می‌باشد و تأسف بارتر اینکه بسیاری ازگروه‌های آموزشی علوم انسانی همچنان کتاب‌های بشیریه را به عنوان منابع پایه‌ای علوم انسانی به دانشجویان معرفی می‌کنند و بی‌آنکه نقد جدی و متقنی به آراء این استاد سکولار وارد سازند با سرمستی و در وصف و مدح نظریات وی قلم بر کاغذ می‌چرخانند و لب به تمجید می‌گشایند.

در این میان عجیب‌تر و حزن انگیزتر اینکه مسئولین و متولیان آموزشی و پژوهشی کشور به جای آنکه اقدام جدی و بنیادینی جهت مقابله و مواجهه فکری با آراء اینچنین عناصر معلوم الحالی به عمل آورند، با بی‌مبالاتی و بی‌اعتنایی از کنار تمامی انتقادات دلسوزانه و مصلحانه جریان‌های مؤمن در خصوص رخنه پادوهای ناتوی فرهنگی به گروه‌های آموزشی علوم انسانی می‌گذرند و عملاً و محققاً آب به آسیاب ضد انقلاب می‌ریزند.

آراء و اندیشه‌های کسانی چون بشیریه درحالی قافیه ثابت شماری از اساتید و دانشجویان شده است که بنا به اعتراف شمار کثیری از نویسندگان و متفکران سرشناس، نظرات این استاد علوم سیاسی در مقام عمل به وقوع نپیوست و جریان استحاله طلب نتوانست پایه‌های تفکر ولایی را سست و لرزان کند.

حال سؤالی که از مدعیان سینه چاک بشیریه می‌توان پرسید این است که با وجود شواهد و قرائن بسیار مبنی بر ابطال اکثر قریب به اتفاق مفروضات و مدعیات درشت بشیریه، چرا همچنان آکادمی‌های علوم سیاسی کشور بر تبلیغ و ترویج کتاب‌های مقلدانه بشیریه تأکید می‌ورزند؟

پاسخ به این سؤال زمانی میسر است که بتوان به مانیفست جریان فتنه و عوامل و ایادی ریز و درشت این جریان اشاره کرد که طبق دستور اربابان انگلیسی و آمریکایی خویش موظفند تمامی همت خویش را بکار گیرند تا به واسطه متشبث شدن به آراء بشیریه و نویسندگان وابسته‌ای از این قبیله و قماش، شرایط فکری و عملیاتی لازم را جهت منسجم و یکپارچه نمودن خواست‌های طبقه متوسط جدید-بخوانید حامی فتنه!- هموار کنند. تبلیغ و ترویج آراء نویسندگان ماسونی و سکولار به آراء بشیریه ختم نمی‌شود و علاوه بر آراء او، نظرات کسانی چون هوشنگ امیر احمدی، فرهنگ رجایی ،یرواند آبراهامیان و احمد اشرف نیز به وفور و در سطحی گسترده در برخی دانشگاه‌های کشور توسط اساتید مغرض و منافق ترویج می‌شود. در اواخر فعالیت دولت دهم، سند محرمانه‌ای منتشر شد که به خوبی نشان می‌داد یکی از معاونان وقت وزارت علوم طی ابلاغیه‌ای از مراکز آموزش عالی کشور به جد درخواست نموده بود که نسبت به اشاعه نظرات هوشنگ امیر احمدی-جاسوس شناخته شده سیا-مبادرت ورزند.

آری، حرکت خزنده و فراگیر ناتوی فرهنگی صرفاً محدود و محصور به رواج و اشاعه نظرات کسانی چون بشیریه نمی‌شود و هم اکنون نیز مؤسسات آموزشی و پژوهشی تحت عناوینی چون «پرسش»، «پنجره حکمت» و «رخدادتازه» در کشور فعالیت می‌کنند که عموم اساتید فعال در این مؤسسات، سابقه طولانی در ضدیت با مبانی دینی نظام جمهوری اسلامی دارند. یکی از اهداف اصلی رشد قارچ گونه این مؤسسات به ظاهر علمی، خشکاندن ریشه‌های تفکر ولایی و فراهم نمودن زمینه‌های فکری لازم جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی است.

امروز شاهد و ناظر این امر هستیم که عناصری به مراتب مرموزتر و خطرناک‌تر در برخی گروه‌های آموزشی علوم انسانی لانه گزیده‌اند و با ایجاد زنجیره و شبکه‌ای از اساتید سکولار و منافق درصددند ذهن دانشجویان معصوم این مرز و بوم را مسموم کنند و دلدادگی و شیفتگی به غرب و تفکرات انحرافی را میان دانشجویان رواج دهند.

جالب‌تر اینکه بسیاری از این اساتید، ماهیت منافقانه و شیطانی خویش را پشت عناوین و سوابقی چون اصلاح طلبی و اصولگرایی پنهان می‌کنند و به محض اینکه انتقادی از ناحیه عناصر دلسوز متوجه این جماعت می‌شود، فی الفور به مغالطه می‌پردازند و رطب و یابس را به هم می‌بافند تا چهره پلید و مزورانه خویش را پنهان کنند. ولی واقعیت امر این است که حزب الله دست این گندم نمایان جو فروش را خوانده است و سر سوزنی حاضر به معامله و زد و بند بر سر خون شهدای پاک این مرز و بوم نیست.

در شرایط حساس و خطیر کنونی کشور بر هیأت‌های جذب و گزینش اساتید فرض است که بی‌توجه به عناوین و سوابق درخشان و انقلابی افراد در گذشته‌های دور، حال فعلی افراد را معیار قرار داده و اجازه ندهند که منحرفان و فتنه گران، دانشگاه‌ها را به باشگاه سیاسی و محل کادرسازی جریانات مسأله‌دار و معلوم الحال تبدیل کنند.

*** دکتر حسین معصومی**

پای درد دل‌های دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز

# وقتی ثروت جای علم را می‌گیرد!

امسال هم دانش‌آموزان با شوق و ذوق فراوان منتظر نتایج کنکور بودند. با آمدن نتایج اولیه موج شادی مثل همیشه به راه افتاد و خانواده‌های بسیاری به شکرانه اینکه فرزندانشان با توجه به آمار سال‌های قبل، در رشته و شهر مورد علاقه خود پذیرفته خواهند شد بین دوستان شیرینی پخش کردند. اما این شادی با شوک سنگینی به اتمام رسید و سیل اشک و اعتراض به سرعت جای آن را گرفت. وقتی دفترچه‌های انتخاب رشته توزیع شد، کسی توان تصور آن را نداشت که ظرفیت رشته‌های علوم پزشکی (شامل پزشکی، دندان پزشکی، داروسازی و حتی دستیاری) تا ۴۰درصد کاهش یافته باشد.

قابل تصور نبود دانشگاهی که در سال ۹۱ حدود ۲۰۰ نفر دانشجوی رشته پزشکی پذیرش می‌کرد و سال گذشته نیز در رشته پزشکی حدود ۱۶۰نفر ظرفیت داشت، اکنون تنها ۱۰۰ دانشجو را پذیرش می‌کند. بیان شد که این کاهش ظرفیت به علت کمبود امکانات دانشگاه‌ها است و امسال تعداد کمتری پذیرش دانشجو داریم تا بتوانیم امکانات و خدمات مناسب تری ارائه بدهیم.

در نگاه نخست کسانی که در سال‌های بالاتر درس می‌خواندند، خوشحال شدند و تصور کردند وضع ورودی‌های جدید بسیار بهتر از آنهاست زیرا تعدادشان کمتر است، امکانات کافی دارند و در بیمارستان و آزمایشگاه و کلینیک نیز آموزش با کیفیت تری می‌بینند. اما این تنها روزنه موجود برای نگاه خوشبینانه به کاهش ظرفیت‌ها نیز به زودی مسدود شد و شوک دیگری از راه رسید. گویی برنامه‌ها از قبل ریخته شده بود.

به نحوی عجیب خبر رسید که دانشجویان شهریه‌پرداز پردیس‌های بین الملل به جای تحصیل در پردیس‌ها وارد دانشگاه‌های مادر می‌شوند و دانشگاه‌هایی که پردیس ندارند نیز تا ۲۰درصد ظرفیت مازاد خود را از دانشجوی شهریه پرداز مازاد می‌پذیرند!

اگر مثال عینی بزنیم موضوع قابل درک‌تر خواهد شد. برای مثال دانشگاه جندی شاپور که پارسال (در دفترچه) در رشته پزشکی حدود ۱۶۰ نفر دانشجو می‌پذیرفت، امسال ظرفیت هر ورودی مهر و بهمن به ۵۰ نفر رسیده (در کل ۱۰۰نفر) و در عوض حدود بیش از ۶۰ دانشجوی شهریه پرداز پردیس بین الملل وارد دانشگاه جندی شاپور شده‌اند و با ورودی‌های اصلی سر یک کلاس می‌نشینند. هیچ افزایش کیفیتی در کار نیست زیرا تعداد افراد کلاس و امکانات دانشگاه هیچ تغییری نکرده است. یعنی همان ظرفیت را بین دانشجویان شهریه پرداز و باقی پذیرفته شدگان تقسیم کردند.

جالب آنکه در اینجا به دانشجویان شهریه پرداز نیز ظلم می‌شود. افرادی که تا دیروز باید در کلاس‌های کم جمعیت، با امکانات رفاهی و آموزشی بالا و اساتید منتخب سر می‌کردند حال مجبورند با کلاس‌های شلوغ (تصور کنید یک کلاس در دانشکده دندانپزشکی حدود ۸۰نفر جمعیت داشته باشد!) فضای خوابگاه‌ها و امکانات دانشگاه علوم پزشکی اهواز کنار بیایند.

اما از آن هم بدتر خبر انتقال دانشجویان سال‌های بالاتر (ورودی‌های پیش از ۹۳) از پردیس بین الملل به کلاس‌های دانشگاه دولتی در انتهای ترم جاری است. یعنی فروش علمی کرسی‌های دانشگاه تراز کشور به افراد با بضاعت مالی بالا! یعنی یکسان دانستن جایگاه رتبه‌های زیر هزار کنکور سراسری با رتبه‌های حدود ده هزار و بعضاً بیشتر! یعنی اعطای امکان تحصیل در مقاطع عالی و رشته‌های ممتاز به افراد فرادست و به طبع آن سلب توان تحصیل و رشد از قشر مستضعف و کم درآمد!

یعنی عملاً هنگامی که شما در کنکور شرکت می‌کنید، اگر حائز رتبه خوبی شدید، می‌توانید وارد رشته‌های دست اول دانشگاه‌های سراسری شوید ولی اگر رتبه تان بد هم شد جای نگرانی نیست، زیرا می‌توانید از طریق پرداخت پول به راحتی در همان کلاس‌ها حضور یابید!

*** قابل تصور نبود دانشگاهی که در سال ۹۱ حدود ۲۰۰ نفر دانشجوی رشته پزشکی پذیرش می‌کرد و سال گذشته نیز در رشته پزشکی حدود ۱۶۰نفر ظرفیت داشت، اکنون تنها ۱۰۰ دانشجو را پذیرش می‌کند!**

وزیر محترم بهداشت درمان و آموزش پزشکی در مورد موضوع توسعه فعالیت‌های بین الملل در دانشگاههای علوم پزشکی کشور طی نامه شماره ۲۲۰۳۰۲ مورخ ۸۵/۷/۱۰ به معاون محترم آموزشی وزارت متبوع اعلام می‌دارد که :

۱. هدف از تشکیل این شعب کسب درآمد نیست بلکه پاسخ به نیازهای آموزشی منطقه و دانشجویان ایرانی خارج از کشور و به وجود آوردن بستر برای همکاریهای بین‌المللی آموزشی و ارتقای آموزش علمی پزشکی در داخل از این رهگذر و ترویج مبانی فرهنگی انقلابی ایران اسلامی مد نظر می‌باشد.

۲. رقابت بین دانشگاههای داخل در این خصوص نباید تخریبی و یا حذفی باشد، بلکه انجام امور تجمیعی و همکاری بین دانشگاهی با مدیریت وزارت بهداشت باید پیگیری شود.

۳. اقدامات در این حوزه نباید منافاتی با سیاست‌های کلی آموزشی وزارت بهداشت داشته باشد و فعالیت‌هایی در این مسیر نباید دانشگاه‌ها را از وظایف محوله خود باز دارد و یا نباید ظرفیت‌های آموزشی فعلی را تحت الشعاع قرار دهد.

جالب آنکه در حال حاضر وجود این پردیس‌ها به غیراز تغییر نام باعث حذف بخشی از ظرفیت‌های دولتی شده و هیچ تبادل بین‌المللی و ارتقای سطح علمی هم در کشور ایجاد نشده است!

دانشجویان تمام مقاطع تحصیلی پردیس‌های بین‌الملل وارد دانشگاه دولتی خواهند شد و از جانب معاون محترم وزیر اعلام شده که سال آینده پذیرش دانشجویان مازاد شهریه پرداز به ۵۰ درصد ظرفیت دانشگاه‌ها می‌رسد.

البته باید توجه داشت پذیرش ظرفیت مازاد منوط به پردیس نداشتن دانشگاه است و امسال طبق دفترچه کنکور تنها پنج دانشگاه سمنان، بوشهر، فسا، اراک و قزوین می‌توانند ظرفیت مازاد داشته باشند.

باید دقت کنیم که با ترفند تعطیل کردن پردیس‌های بین الملل (که هزینه‌های گزافی برای احداث ساختمان‌ها و تجهیز آنها صرف شده است) دیگر دانشگاه‌ها پردیس ندارند و با این شیطنت حجم عظیمی از دانشجویان که حتی مربوط به سال‌های گذشته هستند نیز وارد دانشگاه می‌شوند.

اما اگر تصور کنید این اوج فاجعه است زود قضاوت کرده اید! علاوه بر موارد فوق از امسال مدرک تحصیلی دانشجویان شهریه پرداز عیناً همانند بقیه پذیرفته شدگان خواهد بود و ذکری از شهریه‌ای بودن و یا اینکه در پردیس تحصیل کرده‌اند، نمی‌یابید.

در این میان آنچه وزیر محترم بهداشت در توجیه این عمل گفته اند:»همه دانشگاه‌های برجسته دنیا به این مسیر رفته‌اند و سعی کرده‌اند با شهریه اداره شوند.»؛ نه ابداً با قوانین کشور ما سازگاری دارند و نه اینکه می‌توان دانشگاه‌های برتر دنیا را با دانشگاه‌های ما چه از لحاظ امکانات و چه اهداف و چشم اندازهای ترسیم شده، مقایسه کرد.

در اصل ۳۰ قانون اساسی آمده: تحصیل تا سطح متوسطه(دیپلم) برای همه رایگان است و تحصیلات عالی (دانشگاه) نیز باید تا حد خوکفایی کشور بصورت رایگان ارایه شود.

این درحالی است که دانشگاه هاروارد که دانشگاه شماره یک در زمینه علوم پزشکی است به ازای هر ۷ نفر یک کلاس درس وجود دارد اما در دانشگاه‌های ما دانشجویان در کلاس‌های بالای ۷۰ نفر حضور دارند و نکته دیگر آن است که این دانشگاه‌های برتر در نظام سرمایه داری قرار دارند و کاملاً هم خصوصی‌اند و قوانین، ارزش‌ها و آرمان‌های ما را ندارند. با این وجود نکته قابل تامل این است که همین دانشگاه‌ها وام و تسهیلات قابل توجهی در اختیار دانشجو می‌گذارند و دولت نیز به آنها وام می‌دهد تا تحصیلات خود را به پایان برسانند و پس از پایان تحصیل وام دانشجویی را پرداخت کنند. اما در پردیس‌های بین الملل دانشجو باید تعهد دهد که می‌تواند هرساله پول شهریه را بپردازد و هیچ وام و تسهیلاتی نیز در کار نیست، که این عمل باعث می‌شود قشر عظیمی از جامعه که نمی‌توانند این پول گزاف را پرداخت کنند، از تحصیل محروم شوند.

سخن پایانی اینکه؛ «ای که دستت می‌رسد کاری بکن...»!

***جمعی از دانشجویان رشته پزشکی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز**